



۲۰۲۲/۰۴/۱۸



محمد داؤد مومند

نظری گذرا بر نوشته شاغلی احسان لمر (۲) «در پاسخ به محمد ولی خان و محمود سامی»

درین قسمت به ارائه روایتی میپردازم به قلم یک شخصیت معروف و نامدار سیاسی، اجتماعی، علمی، ادبی و افغانستان شناس معاصر کشور استاد سید شمس الدین خان مجروح، که در مورد محمود سامی مهاجر نوشته اند، محمود سامی که شاغلی احسان خان لمر خود را در موقف وکیل مدافع شان قرار داده است.

جناب مجروح در کتاب مستطاب خاطرات خود، چنین مینویسند: «محمود سامی که اصلاً از مردم عرب سوریه دمشق بود که در اردوی ترکیه عثمانی به صاحب منصبی درجات متوسط رسیده و کار میکرد، به حیث جنرال، افتخار صاحب منصبی اردوی شاهی دوره امانی را یافته بود و در تشکیلات عصری در امور حربیه از فکر و مشوره او استفاده میشد، اینکه چرا به افغانستان هجرت نموده بود، شاید هم یکی از اسرار تاریخ باشد.

او در زمان سلطنت امان الله خان بسیار طرف احترام و توجه قرار گرفت و نظر او در ساحه تحول مملکت دخیل بود. اما بعد از سقوط امان الله خان معلوم شد که او هم در خفاء با عناصر ضد دولت با بچه سقو رابطه داشت و بچه سقو او را به حیث مؤید و همکار خود میشناخت و احترام میگذاشت.»

داکتر صاحب کاظم در مضمون خود معنون به «نگاهی مختصر به سقوط و عروج...» متکی بر محتویات کتاب «نادر چگونه به پادشاهی رسید» مینویسد: «کشف اسناد و شناسایی شخص رابط بین محمود سامی و همفریز (رحمت خان) ملازم سفارت انگلیس بود... سبب شد که امان الله خان محمود سامی را دفعاً از وظیفه سبکدوش و در خانه تحت نظارت قرار دهد و موضوع به دیوان حرب سپری شد»

امان الله خان همانطوریکه پدر استاد خلیلی را بدون محاکمه به درخت آویخت باید محمود سامی را نیز به رسم محکمه صحرایی فوراً اعدام میکرد.

جای تعجب است که جناب شما، نادر خان را ملامت میکنید که محمود سامی خائن را به عوض محاکمه کردن در محکمه نظامی، بمنظور تذلیلش در محکمه ملکی، محاکمه نمود!!!

اکنون که سیمای سرطانی خائنان بزرگ ملی را در پیکر رژیم امانی، تشخیص نمودیم، مجدداً بر میگردیم به ادعای شاغلی احسان لمر در مورد «مفکر محمد گل مومند» چنانکه نوشته است: «اگر محمد ولی خان به امان الله خان خیانت کرده بود و نادر خائنین به امان الله خان را مجازات میکرد، پس محمد گل مومند و ووو دیگران چرا مجازات نشدند»

طوریکه قبلاً اشاره نمودم طرح همچو سؤال، و بدین نهج، وجه منطقی ندارد، زیرا اعلیحضرت نادر خان و اعلیحضرت امان الله بصورت بالمثل در یک مجادله روی قدرت و زعمات کشور قرار داشتند و تشنه خون همدیگر بودند، انگیزه های نادر خان برای از بین بردن معاندین و منجمله غلام نبی خان چرخ، محمود سامی مهاجر و ولی دروازی:

یک- گرفتن انتقام

دو- پاک سازی میدان از حریفان سیاسی.

اتهام شاغلی احسان خان لمر مبنی بر خیانت محمد گل مومند به امان الله خان یک افتراء است.

اگر محمد گل خان مومند به امان الله خان، خائن میبود، موصوف نیز باید مانند محمود سامی و ولی دروازی با بچه سقو روابط پنهانی میداشت، در حالیکه متکی بر روایت (پوهاند داکتر حفیظ الله بناد جبارخیل) بچه سقو برای دستگیری سردار هاشم خان و جنرال محمد گل مومند، جایزه تعیین کرده بود.

چند روز قبل مضمونی را تحت عنوان «تدبیر نظامی محمد گل مومند در یکی از جبهات سمت جنوبی» در سایت وزین آریانا افغانستان و سایت وزین «دعوت» بدست نشر سپردم، اگر محمد گل مومند در مخالفت رژیم امانی قرار میداشت، میتوانست با مخالفین رژیم همدست گردد، و این در حالیست که یک شخص نهایت بی کفایت، ترسو و جبون بنام عبدالحکیم خان بارکزایی یکی از خویشاوندان مادر امان الله خان در سمت جنوبی حاکم اعلی بود، این آدم بی کلتور به زبان و کلچر آبایی خود بلذیت نداشت و قادر به صحبت و مفاهمه با مردم نبود.

جنرال محمد گل مومند، که به روحیات، زبان و کلچر مردم آشنایی کامل داشت، چنان مخالفین امان الله خان را تحت تأثیر آورد که سران اقوام مختلف دولت به وی گفتند که «اگر امان الله خان کافر هم باشد و لی اگرمانند خودت یک پشتون بزرگ جنرالش باشد ما با او دیگر مشکلی نداریم»

خوانین مذکور به معیت جنرال محمد گل مومند نزد امان الله خان به مرکز رفتند و دشمنان دیروز اقوام سمت پکتیا، از برکت کاردانی و لیاقت و اهلیت زعیم پشتون تباران کشور یعنی محمد گل مومند به دوستان امروز رژیم امانی تغییر ماهیت یافتند.

یکی از محققین سابقه دار کشور یعنی استاد حبیب الله رفیع که سابقه بیشتر از پنجاه سال در امر تتبع و تحقیق دارد و مانند شاغلی احسان خان لمر، محقق نو ظهور و شوقی نیست، در تقریظ خود بر کتاب دانشمند محترم استاد داکتر صاحب زمانی معنون به «د خپلواکی د څلورمی جبهی اثر» بدین ارتباط مینویسد: «...چون شینواری ها در نتیجه دسیسه والی علی احمد خان برای بد نامی میرزمان از قبل و از نیات او در جرگه مطلع بودند، همان بود که لشکر میر زمان خان را شکست داد و این همان چیزی بود که والی علی احمد خان آرزو داشت.

درین وقت که آوازه بغاوت و و پادشاهی بچه سقو پخش گردید، والی علی احمد خان بارکزی که پیش از پیش در چرت پادشاهی و سلطنت بود، این فرصت را برای خود مناسب دانست که خود را به حیث وارث غازی امان الله خان معرفی نموده و از مردم تقاضای بیعت نمود.

محمد گل مومند که افسر زیرک و سیاستمدار ورزیده بود و به تمام نیات و اهداف شوم والی علی احمد خان کاملاً مستشعر بود از دادن بیعت به علی احمد خان امتناع ورزیده و به علی احمد خان گفت که «امان الله خان باید پادشاه شود.»

گرچه والی علی احمد خان، محمد گل مومند را لت و کوب سختی داد و تحت شکنجه گرفت ولی محمد گل مومند از عقیده خود منصرف نشد. ختم»

شاغلی احسان خان لمر! اگر محمد گل مومند به امان الله خان خائن میبود و در عین حال آرزو میداشت که مانند ولی دروازی و محمود سامی به بلند ترین مقام های دولتی برسد، این یک چانس طلایی برای محمد گل مومند بود که در حمایت ادعای سلطنت خواهی کسی ایستاد میشد که دعوی وارث بودن غازی امان الله را داشت، ولی او این همه لت و

کوب و جزاها را متقبل گردید و به والی علی احمد خان که هم یازنه امان الله خان و هم شخص مورد اعتمادش بود قبول نکرد و از عزم خود منصرف نشد.

محمد گل مومند آمد سخت جانی بود و قبل بر آن هم که از طرف غازی امان الله بطور خفیه، برای مطالعه اوضاع آسیای مرکزی گسیل گردیده بود از طرف ستالین دستگیر و به جزا های جهنمی ستالینی گرفتار گردید که تا آخر حیات از آن رنج میبرد.

باور دارم که اگر ولی دروازی دو شلاق عسکری والی علی احمد خان را میخورد فغانش به آسمان بالا میشد و به بوسیدن بوت های علی احمد خان آغاز میکرد.

بابای پشتون تباران یعنی مفکر محمد گل مومند چهار خدمت بزرگ در طول حیات خود انجام داد.

یک- مبارزه شعوری و قهرمانانه علیه دوره مدنیت سوز بچه سقو و کرنیلان و جرنیلان بی ناموسش، دوره دهشتی که تمام دست آورد های ترقی خواهانه غازی امان الله را با خاکستر برابر ساخت، که در نفس خود و در عین حال گرفتن انتقام امان الله خان از بچه سقو نیز شمرده میشود.

دو- خدمت بزرگ برای انکشاف، علمی ساختن و تعمیم زبان ملتی و اکثریتی افغانی پشتو. که در صدر آرمان های بزرگ او قرار داشت.

سه- انتقال پشتون های کوچی و بی بضاعت و بی زمین و اسکان شان در صفحات شمال کشور، که از یکطرف یک حرکت در راه اتحاد و نزدیکی اقوام مختلف از طریق امتزاج شان بود، چنانکه وصلت ها میان پشتون تباران و اقوام ازبک، ترکمن و تاجک ساکن صفحات شمال یکی از نتایج مثبت آن شمرده میشود.

از طرفی هم توازن دیمگرافیک که با پناهنده شدن هزاران خانوار از پاردریا به خاک افغانستان که خود محمد گل مومند به حیث یک مسلمان متعهد از ایشان پذیرایی نمودند و ایشان را صاحب خانه و کاشانه ساختند.

از جانی هم طوریکه علامه صاحب عبدالشکور رشاد میفرماید، صد ها هزار جریب زمین بصورت جنگل و لا مزروع و بایر که خوک ها در آن گشت و گزار داشت، با ابتکار جاگزین ساختن کوچی ها و پشتون تباران بی بضاعت، آن زمین ها به زمین های زراعتی مبدل ساخت و علاوه از تدارک یک حیات انسانی برای ناقلین، منبع عایداتی برای دولت گردید.

ولی گروه های ستمی، موجودیت خوک ها را در آن زمین های لا مزروع نسبت به اسکان پشتون ها ترجیح میدهند.

چهار: یکی از کار های مهم بابای پشتون تباران در دوران ریاست تنظیمه در صفحات شمال، او انحصار تجارت قره قل و غیره را از دست یهودیان منتفذ که با دربار رابطه داشت و مردم نهایت متمولی بودند کشید، که یهودی های مذکور در تبلیغات منفی علیه شخصیت محمد گل مومند، در کنار گروههای ستم ملی و سقوی دست بسیار قوی داشتند.

محمد گل مومند مردم را به تجارت تشویق نمود و به تأسیس شرکت های به نام «ودان» و «یو والی» پرداخت.

باری مرحوم میر عبدالعزیز والی اسبق کابل به ارتباط کدام خلاف رفتاری مالی یک نفر یهودی تاجر را مورد استنطاق قرار داد، یهودی مذکور به والی کابل گفت که این پول متعلق به مارشال صاحب شاه ولی خان است.

مبارزه بابای پشتون تباران علیه دوره مدنیت سوز بچه سقو روی یک شعور و تفکر ملی استوار بود، به همین لحاظ نخست، برای تنویر اذهان مردم به یک فعالیت فرهنگی و ثقافتی پرداخت، وی با همکاری دو شخصیت ملی و انقلابی یعنی سید حسن خان حسن که بعد از علامه سید جمال الدین افغانی فاضل ترین و منور ترین عضو دودمان سادات کنر

بود «مرحوم داکتر هاشمیان نیز مربوط به همین خانواده بود» هم چنان سید غلام حیدر پاچا پدر مرحوم سید روح الله حیدری به نشر یک مجله به نام «د کورغم» پرداختند.

ممکن یک عده مردم و مشران قومی در جنگ با بچه سقو صرف و تنها روی انگیزه بازگشت غازی امان الله با سپه سالار محمد نادر خان اشتراک ورزیده باشند، اما در آن مقطع زمانی نجات ملت و کشور افغانستان از خطر تباهی و تجزیه احتمالی و از دست دادن استقلال، مهمتر و بالاتر از هدف به سلطنت رساندن غازی امان الله بود.

جنرال محمد گل مومند به حیث یک مفکر ملی و شخصیت نظامی و با خبر از وضع جامعه و کشور، مستشعر بود که نه علی احمد خان و نه هیچ رجل سیاسی دیگر به استثناء سپه سالار نادر خان در کشور، چانس موفقیت را علیه رژیم سقاوی ندارد، همان بود که در اخیر ماه میزان سال ۱۳۰۷ شمسی هجری به سرکردگی ۱۳۰ نفر مشران و بزرگان قومی سمت مشرقی به شکل جرگه به جنوبی رفت و برای نجات وطن و ملت، با سپه سالار محمد نادر خان پیوست.

محمد گل مومند طبق تقریظ سردار فیض محمد خان بر کتاب خاطرات مارشال شاه ولی خان در قسمت نجات کشور از حکمرانی دهشت بار سقویان، نقش کلیدی و اساسی داشت.

بازگشت عناصری مانند غلام نبی خان چرخ و سردار شیون ضیایی به کشور بلشویک، بعد از تصمیم خروج غازی امان الله از کشور به قصد ایتالیه، عین الیقین مبین این حقیقت است که از یکطرف زعیم دومی به جز نادر خان و حامیان حاضر به مقابله با حکمرانی سقوی ها نبود و از جانبی هم برای ایشان زعامت مجدد امان الله خان مهمتر از نجات ملت و کشور تلقی میگردید. در غیر آن، ایشان باید حد اقل برای نجات وطن با سپه سالار نادر خان همدست میشدند.

بعد از غائله سقوی قهرمان نجات کشور غازی محمد نادر خان، بابای پشتون تباران یعنی محمد گل مومند را برادر پنجم خواند و از او استفسار نمود که در ازاء این خدمت بزرگ تان برای مملکت خواهان چه خلعتی استید؟

مفکر محمد گل مومند در جواب گفت من آرزومند هیچ خلعتی به جز تعمیم زبان ملی پشتو در معارف، دفاتر و مطبوعات نیستم، و نادر خان به این تقاضای محمد گل مومند لبیک گفت.

ولی قبل از همه باید یک واقعیت را متذکر گردم که به استثناء شخص اعلیحضرت شهید نادر خان، برادران سه گانه دیگر یعنی سردار هاشم خان، شاه ولی خان و شاه محمود خان غازی به محمد گل مومند صادق نبودند، چنانکه از زبان زبان محترم حفیظ الله خان کرزی فرزند برومند و اصیل معین صاحب خیر و جان شنیده ام، زمانیکه محمد گل مومند رئیس تنظیمه کندهار بزرگ بود، سردار هاشم خان صدر اعظم از معین صاحب خیر و جان که از مشران بزرگ قومی کندهار و در دربار سردار هاشم خان از مرتبت خاصی برخوردار بود، تقاضا نمود که در صورت امکان محمد گل مومند را تخریب نماید، ولی معین صاحب خیر و جان که خود یک شخص دارای شعور ملی و یک پشتون با ایمان بود، عملاً از همچو کاری علیه بابای پشتون تباران محمد گل مومند اجتناب ورزید و از جانبی هم محمد گل مومند در کندهار بزرگ، از چنان حرمت و محبوبیتی برخوردار بود که مردم او را به نام «ولی وزیر» مسماء ساخته بودند، او در کندهار امنیتی را برقرار ساخته بود، که دوکاندران برای اداء نماز جمعه مجبور نبودند، دوکان های خود را مسدود کنند.

هم چنان در زمان صدارت شاه محمود خان غازی، بابای پشتون تباران محمد گل مومند کاندیدای وکالت شوری در دوره هفت بود.

ولی شاه محمود خان صدراعظم عنفاً از وکالت شورای محمد گل مومند جلوگیری بعمل آورد و حتی نسبت اعلان کاندیداتور در اخبار اصلاح که مدیر مسئول آن قدیر خان تره کی، کاکای دانشمند بزرگ حقوق اساسی داکتر صاحب عثمان تره کی بود، مورد عتاب صدر اعظم قرار گرفت، مرحوم سید قاسم رشتیا که در آنوقت وزیر مطبوعات بود، مینویسد که قدیر خان تره کی اینکار را بدون اجازه من انجام داده بود، زیرا نام محمد گل مومند در لست افراد نا مطلوب

حکومت شاه محمود خان غازی قرار داشت، نا گفته نماند که قدیر خان تره کی تا اخیر حیات محمد گل مومند به صورت منظم به ملاقات شان میشتافت.

به همین ترتیب قابل تذکر است که شاه ولی خان نیز، نه در جنازه و تدفین و نه در مراسم فاتحه خوانی برادر پنجم یعنی محمد گل مومند اشتراک ورزید.

تنها سردار صاحب محمد داؤد خان در همان ساعات اول خود را به کلبه محقر کرایبی محمد گل مومند در پس کوچه های بالاکوه دهمزنگ رسانید و تا آخر مراسم تدفین تشریف داشت و پادشاه افغانستان در مراسم فاتحه خوانی اشتراک نمود.

قابل تذکر است که سید شمس الدین خان مجروح میخواست که فاتحه از جانب ریاست مستقل قبائل گرفته شود، و قتیکه پادشاه افغانستان از موضوع اطلاع یافت

فرمود که محمد گل مومند کدام شخصیت قبائلی نیست که فاتحه او از طرف ریاست مستقل قبائل گرفته شود و امر فرمود که به احترام شخصیت علمی محمد گل مومند، فاتحه از جانب وزارت معارف اخذ گردد.

هم چنان پادشاه روشن ضمیر فرمودند که اگر ورثه مرحومی خواسته باشند، میتوانند که جنازه را در مقبره شاهی دفن نمایند، ولی دانشمندان و ارادتمندان ترجیح دادند که بمنظور تدویر گرد هم آیی های آینده بر مزار محمد گل مومند، جنازه در شهدای صالحین دفن گردد.

نکته بسیار جالب در مورد وکلای دوره هفت شوری این است که شاه محمود خان غازی طور علانیه به میر غلام محمد غبار رأی داد، غباری که غازی امان الله را بعد از بیعت شان به اعلیحضرت محمد ظاهر شاه متهم به خیانت به حرکت نهضت روشنفکری ساخت.

آیا غبار پرستان گفته میتوانند که چرا صدراعظم از وکالت برادر پنجم یعنی محمد گل مومند جلوگیری نمود «کاری که بعداً در دوره هشت شورا علیه علامه عبدالشکور رشاد و در دوره صدارت سردار نور احمد اعتمادی علیه مرحوم میوندوال نیز صورت پذیرفت» ولی حمایت خود را از یک چپگرای بزرگ و نا مسلمان، یعنی تواریش میر غلام غبار ابراز داشت؟

اکنون برگردیم به خدمات تاریخی زعیم پشتون تباران کشور در قسمت علمی ساختن، تعمیم و انکشاف زبان ملی و ملتی افغانی پشتو.

دانشمندان متفق القول اند که هیچ شخصیتی در تاریخ معاصر افغانستان به سویه محمد گل مومند در غم انکشاف، غنی ساختن، علمی ساختن و تعمیم این زبان نبوده است.

در نظر بابا، جامعه پشتونی حیثیت یک سکه را دارد که در یکطرف آن زبان و طرف دیگر آن پشتونولی قرار دارد.

او عاشق و پروانه و شیدای زبان قوم خود بود، و به قول علامه صاحب عبدالشکور رشاد شب و روز در همین فکر و چرت و سودا به سر میبرد.

زبان لیلی و او مجنون آن بود.

محمد گل مومند در قسمت زبان معتقد به نظر علامه سید جمال الدین افغانی بود، چنانکه سید افغانی میفرماید: «آنچه ملتی را از ملت دیگر متمایز میسازد زبان و لغت آن است.»

ملل عربی پیش از آنکه پیرو دین و مذهبی باشند «عرب» استند، و این امری است روشن که نیاز به دلیل و برهان ندارد.» (ماخوذ از قسمت اول تحقیق عالمانه مرحوم ولی احمد نوری در مورد سید بزرگوار افغانی)

بابای پشتون تباران در قسمت تعمیم و انکشاف زبان ملی و ملت‌ی پشتو، به ارشاد علامه دیگر جامعه افغان، یعنی علامه محمود طرزی اعتقاد راسخ و خلل ناپذیر داشت، چنانکه به روایت سراج الاخبار، علامه محمود طرزی از زمره نخستین کسانی بود که مسئله زبان را در بستر سیاست طرح کرد و نوشت: «در مکتب های ما باید تحصیل زبان افغانی باشد، از آموختن زبان انگلیزی، ترکی و حتی فارسی، تحصیل زبان افغانی را اهم و اقدم باید شمرد.

به فکر عاجزانه خود ما یگانه وظیفه انجمن عالی معارف باید اصلاح و ترقی و تعمیم زبان وطنی و ملت‌ی افغانی باشد.»

مفکر محمد گل مومند در زمینه زبان ملی و ملت‌ی افغانی پشتو همان چیزی را میخواست که علامه محمود طرزی در اخبار سراج الاخبار پیشنهاد نموده بود، نه زیاد و نه کم.

پادشاه مغفور افغانستان محمد ظاهر شاه «رح» که یک شخصیت ملی و صاحب شعور ملی بود، طبق وعده رضوان الله غازی اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید، به بابای پشتون تباران یعنی مفکر محمد گل مومند، در سال ۱۳۱۵ فرمانی عنوانی عم محترم خود سردار شاه ولی خان وکیل صدراعظم صادر نمود مشعر بر اینکه: «مسئله است که مسئله زبان در وحت ملی و حفظ آداب و شعائر ملی یک ملت اثرات معتناهی داشته و توجه به این مطلب از جمله ضروریات حیاتیه یک مملکت به شمار میرود.

چون در مملکت عزیزمان از طرفی زبان فارسی مورد احتیاج بوده و از جانب دیگر به علت اینکه، قسمت بزرگ ملت ما «یعنی اکثریت قاطع-مومند» به لسان افغانی متکلم بوده، مامورین علی الاکثر به علت ندانستن زبان پشتو دچار مشکلات میشوند.

لذا برای رفع این نقیصه و تسهیل معاملات رسمی و اداری اراده نموده ایم، هم چنانکه فارسی در داخل افغانستان زبان تدریس و کتابت است، در ترویج و احیاء لسان پشتو هم سعی به عمل آمده و از همه اولتر، مامورین دولت این زبان را بیاموزند. شما به وزارت خانه ها و نایب الحکومگی ها، امر بدهید که مامورین لشکری و کشوری مربوط خود را مکلف نمایند که در مدت سه سال لسان افغانی را آموخته و در محاوره و کتابت مورد استفاده قرار دهند.»

بدا به حال جامعه که زبان ملی یعنی اکثریتی خود را به تقلید از السنه خارجی مانند روسی، جرمن، فرانسوی و انگریزی بیاموزند.

مشکل بزرگ اندرین منہاج، خیانت بزرگ زمامداران پشتون تبار کشور مخصوصاً از زمان تیمور شاه به بعد «به استثناء امیر شیرعلی خان» است که این زبان را از دربار طرد نمودند و میرزاهای ایرانی در دربار گماشته شد.

روایتی است به قلم دانشمند محترم داکتر رحمت زیرکیار که مینویسند: «در زمان تسوید قانون اساسی ۱۹۶۴ بابا، یعنی مفکر محمد گل مومند، از بلخ به اعلیحضرت محمد ظاهر شاه تلفونی تماس گرفت و توجه او را به حیث پادشاه کشور در موضوع تعمیم زبان ملی افغانی پشتو، در قانون اساسی جدید بصورت بسیار جدی تقاضا نمود.

پادشاه در جواب شان فرمودند که به همین منظور، او استاد سید شمس الدین مجروح، محمد موسی شفیق و داکتر عبدالصمد حامد را در کمیته تسوید قانون اساسی توظیف نموده اند.

در نتیجه در ماده ۳۵ قانون اساسی گنجانیده شد که: «دولت مکلف است که بمنظور تقویه زبان ملی پشتو، اقدامات لازم به عمل آید»

متأسفانه این ماده در قانون اساسی سردار صاحب داود خان، در نتیجه راهزنی یک ایجنت ایرانی یعنی سید مخدوم رهین و هم چنان قوانین اساسی بعدی انعکاس نیافت.

همچو تلاش ها و فعالیت های محمد گل مومند برای دشمنان مادر زاد پشتون تباران و زبان ملتی پشتو قابل تحمل نبود و ذواتی مانند سید غلام غبار، سید صدیق فرهنگ، سید مخدوم رهین، سید نجم الدین انصاری، سید امان الدین انصاری معلم فاکولته ادبیات، داکتر جاوید، رسول رهین، غلام حضرت..... «کوشان» که استاد پژواک به مذهبش میدانست، رهبر حرکت ستم ملی یعنی طاهر بدخشی، دستگیر پنجشیری، عبدالمجید لنډی مهاجر کشمیری و امثال و اقران شان و تمام گروه های ستمی و سقاوی را آتش به پیراهن ساخت.

داکتر جاوید و میر «سید» صدیق فرهنگ در دشمنی خود با پشتون تباران کشور به حدی پیش رفت که ادعا نمودند: (قوم غلخی از نطفه نا مشروع نضج گرفته است) یعنی پنجاه فیصد قوم شست ملیونی پشتون از نطفه نا مشروع تولد یافته اند.

میر محمد صدیق فرهنگ در صفحه ۲۶۴ کتاب خود مینویسد: «همزمان با برنامه تعمیم جبری زبان پشتو اجراتی هم در آن زیر نظر وزیر معارف در جهت تبلیغ ایدیالوژی ناسیونالستی همانند ایدیولوژی حزب نازی در آلمان نازی رویدست گرفته و سعی به عمل آمد که تاریخ افغانستان هم بر اساس نظریه مذکور تدوین و تدریس گردد.

این بد نیتی های مفسدین فی الارض والسماء داخلی، حتی بدتر و خطرناکتر از دشمنی های انگلیس و روس و ایران در برابر ملت ماست.

این شیاطین و یهود مشربان وطنی در تبلیغات خود علیه محمد گل مومند با یهودانی همدست شدند که بابا، در زمان ریاست تنظیم خود در صفحات شمال انحصار تجارتد پوست قره قل و غیره را از ایشان گرفته بود.

بابا در جواب اتهام تعصب میر «سید» غلام غبار، به غبار پیغام فرستاد که: «من حاضر ترا با وجود تمام دانشت، در قسمت گرامر و دستور زبان فارسی تدریس نمایم، ولی خودت به حیث یک دانشمندی که خود را افغان میدانی بخصوص اینکه مدت چهار سال را در مرکز پشتون تباران یعنی فراه و کندهار سپری نمودی، قادر به نوشتن یک پاراگراف و یا هم تکلم به زبان پشتو نیستی، اکنون شرافتمندانه بگو که متعصب، توستی یا من؟»

بابا، تفاسیر، توضیحات و تعلیقات کتاب گرامر خود را، به زبان فارسی نموده بود.

متکی به روایت پوهاند داکتر بناد جبارخیل، بابا که تحصیلات عالی خود را در ترکیه به اتمام رسانیده به زبان ازبکی تسلط کامل داشت و با هم وطنان ازبک زبان ازبکی صحبت میکرد.

مفکر محمد گل مومند در سال ۱۳۱۱ هنگامی که رئیس تنظیمه لوی کندهار بود به تأسیس «انجمن ادبی پښتو» پرداخت، که این انجمن ادبی بعداً به کابل منتقل گردیده و با انجمن ادبی کابل یکجا شد. و سر انجام انجمن ادبی کابل به «پښتو ټولنه» تغییر شکل یافت.

استاد قدرت الله حداد مینویسد: که در کندهار جریده «طلوع افغان» به مدیریت استاد حبیبی به زبان فارسی نشرات میکرد، روزی مفکر محمد گل مومند به استاد حبیبی گفت که: «حبیبی! دا اخبار دی ما سره خبری نکوی» حبیبی که فوراً منظور بابا را درک نمود، نشرات «طلوع افغان» رابه زبان ملی افغانی پشتو تغییر داد. در نتیجه همچو خدمت بزرگ ثقافتی مفکر محمد گل مومند از مرکز تقاضای یک خلعت را برای استاد حبیبی نمود که از طرف مرکز مبلغ ۳۰ هزار افغانی به پاس خدمت فرهنگی استاد حبیبی ارسال گردید، علاوه مفکر محمد گل مومند دو جریب زمین دولتی را به استاد حبیبی اعطاء نمود. که این در حقیقت یک خدمت بزرگ برای تشویق یک خدمت فرهنگی به حساب میرفت.

بابا هم چنان، کتابت و دفاتر را در کندهار به زبان پښتو، تغییر داد.

قابل تذکر است که طلوع افغان اولین جریده به زبان ملی افغانی پشتو بود.

مفکر محمد گل مومند هم چنان به اعمار مقبره مبارک حضرت «میرویس نیکه» پرداخت. هم چنان ایشان در میوند، آبدۀ بنام شهداء جنگ میوند اعمار نمود.

استاد قدرت الله حداد مینویسد که بعد از تأسیس پښتو ټولنه ادبا، فضلا، محققین و دانشمندان ادب زبان ملی افغانی پشتو مانند پوهاند رشتین، استاد بینوا، استاد الفت، استاد حبیبی، استاد خادم، استاد رشاد، محمد سول پشتون، استاد مجروح، پونده، زهیر، مولوی شیرگل، جلالی، مولوی صالح محمد، گلاب ننگر هاری، امین الله خان زمریالی، محمد امین خوگیانی، جرار، عبدالله بختیانی، محمد دین ژواک، عبدالله غمخور، عبدالمنان دردمند، غلام حسن خان صافی، محمد دین ژواک و غیره تحت رهنمایی و چتر حمایت سیاسی محمد گل مومند به علمی ساختن زبان و ادب زبان پشتو پرداختند.

مفکر محمد گل مومند با وجود مصروفیت های بزرگ دولتی، آثار علمی ذیل را به رشته تحریر کشیده است.

یک- (د پښتو سیند-قاموس افغانی) سال نشر ۱۳۱۶

دو- (د پښتو ژبی لیاره-پښتو صرف او نحو) سال نشر ۱۳۱۷

سه- (لنډکی پښتو) سال نشر ۱۳۲۷ که پوهاند رشتین آنرا «وظیفات پشتو و پښتونولی» نام گذاشته است.

این اثر در سال ۱۳۸۳ به اثر تقاضای نگارنده این سطور، از طرف «بینوا فرهنگی ټولنه-کندهار» مجدداً به طبع رسید.

آثاری که ممکن تا هنوز اقبال نشر نیافته است: پښتنی روزنه، پښتو- پښتونواله، د پښتو لویه نحو- معانی او بیان، د پخلی ډولونه، سیمه، میلمستوب، پښتو کی ټوکی.

اگر زبان و خلاقیت آن عالی ترین و راقی ترین صنعت ذهن انسانی در تاریخ بشریت باشد، مفکر مومند بابا، خدمتی را برای علمی ساختن و تعمیم زبان ملی و ملتی افغانی پشتو انجام داده، تا نسل پشتون واقعی و با ایمان در جهان وجود داشته نام این بزرگ مرد، در تاریخ و ادب این زبان زائل نخواهد شد.

غبار لعنت الله علیه، پدر نظریات الحادی احزاب خلق و پرچم و شعله جاوید، به سلسله دروغ های «دم دارش» بابا را در کتاب تاریخ نمای خود متهم میسازد که برادر خود را برای تعالیم مذهبی به مدرسه «دیوبند» فرستاده بود.

لعنت الله علی الکاذبین.

بابا تعلیمات عالی خود را در زمان اتاتورک در ترکیه به اتمام رسانیده بود، یک مسلمان متدین و متعهد بود و از نظر سیاسی محافظه کار و معتقد به کلتور، عنعنات، رسوم، عادات و ثقافت ملی بود، به عبارت دیگر وی به سکولریزم اضلاع متحده و کشور های فرنگی اعتقاد نداشت.

بابا نه تنها دارای افکار ملایان دیوبندی نبود، بلکه از معاندین و مخالفین درجه یک ملاهای دارای طرز تفکر دیوبندی و در رأس نور المشایخ فضل عمر مجددی بود.

در زمان صدارت شاه محمود خان غازی، به ارتباط موضوع پښتونستان یک جرگه در شهر جلال آباد دائر گردیده بود، عبدالاحد خان ملکیار، رئیس تنظیمیه، میزبان این جرگه بود. در زمره اشتراک کنندگان کاکای مرحوم و هم چنان مامای بزگوارم مرحوم سناتور صاحب غلام نبی چکنوری پسر مجاهد معروف ملا صاحب چکنور نیز اشتراک ورزیده بودند، درین جرگه فضل عمر مجددی در حال بیانیه و در حمایت حکومت پاکستان به حیث یک کشور اسلامی بیانات میداد، که درین اثناء «مومند بابا» تشریف آورد و با مجرد شنیدن صحبت نورالمشایخ به نفع پاکستان به او بصورت آمرانه گفت که در جایب بنشین و با یک بیانیه آتشین بر ضد گفتار نورالمشایخ و بر ضد حکومت پاکستان آغاز نمود، شاه

محمود خان وارخطاء گردیده گفت: «وزیر صاحب بلوی جور نشود» نور المشایخ از مجلس فرار نمود، و حاضرین گفتند که: «از دهان حضرت صاحب بوی کلدان میآید»

قرار یک روایت بابا، از حامیان خود خواسته بود که حضرت را زنده نمانند.

بابا مرگ دو نفر را در حیات خود آرزو داشت، یکی سردار شاه محمود خان غازی و دومی نورالمشایخ.

خداوند دعای بابا را مستجاب کرد و آن هر دو قبل از بابا به دیار ابدیت پیوستند.

تاریخ شاهد است که نورالمشایخ از دشمنان بزرگ اصلاحات امانی و رژیم امانی بود، منطقاً اگر «مومند بابا» به رژیم امانی خائن میبود باید در زمره دوستان و همفکران درجه یک نورالمشایخ قرار میداشت.

قرار روایت جناب محمد رسول خان پشتون، زمانیکه مفکر محمد گل مومند در مزار رئیس تنظیمه بود در نظر داشت قبری که بنام حضرت علی است تخریب نماید، مفکر محمد گل خان مومند که از تاریخ اسلام آگهی کامل داشت، میدانست که این مقبره متعلق به علی نیست، و این مقبره حیثیت یک بنحانه را پیدا کرده بود که مردم قلف ها و در و دیوار و خود قبر را میبوسیدند و از قبر، طالب رفع حاجات میشدند. ولی وی از عکس العمل خطرناک احساسات مذهبی مردم بی معرفت آگهی داشت و مؤفق به تطبیق مرام خود نشد.

رهبران حرکت ستم ملی یا شاطران شیطان: ریشه های حرکت ستم ملی قدامت تاریخی دارد، ولی این حرکت با استفاده از آزادی های دیمکراتیک قانون اساسی سال ۱۹۶۴ به شکل یک حرکت منظم ظهور کرد.

بنیان این حرکت طاهر بدخشی و بهرام الدین باحث و دستگیر پنجشیری شمرده میشوند.

طاهر بدخشی که یک عنصر چپی و طرفدار خط مسکو بود، عقیده داشت که مفکوره ستم ملی نه تنها با اساسات مارکسیزم تضاد ندارد، بلکه یک اصل پذیرفته شده ماکسیزم است.

همانطوریکه پرچمی ها پشتون تباران را «اکثریت بی فرهنگ» و تاجک ها را «اقلیت با فرهنگ» میگفتند، گروه های ستمی و شعب مختلف آن به این عقیده بودند که پشتون ها یک قوم ظالم، غاصب و ستمگر بوده اقوام دیگر تحت ستم ایشان قرار دارد، همین نکته موجب گردید که مردم، گروه طاهر بدخشی و بهرام الدین باحث را بنام گروه ستمی مسماء سازند.

ذوات معروف این گروه علاوه بر طاهر بدخشی و بهرام الدین باحث عبارت اند از: محبوب الله کوشانی، ظهور الله، محمد بخش فلک، خلیل رستاقی، دستگیر پنجشیری، داوود پنجشیری و غیره.

بهرام الدین باحث در هتل کابل هنگام گروگان گیری سفیر اضلاع متحده، از طرف حکومت خلقی ها، با سفیر اضلاع متحده یکجا کشته شد.

طوریکه قبلاً یا آور شدم افکار ستمی ضد پشتونی با کوبیدن اغتشاش افغانستان سوز سقوی شروع گردید. چنانکه اصطلاحات افغان غول، افغان خر، افغانه گفتم راشه چیلی به پایش باشه، افغان تیرغان چمچه.... روغندان، اوغانه سلام دادی بر تنگه تاوان دادی، افغانی شد یعنی «خراب» شد.

گر خدا ناخواسته افغانی رود اندر بهشت

میکند جنات و تجری تحت النهار چور

این بیت را از زبان پسر «سید صادق» شاعر دری زبان سرخرودی ننگرهای شنیده ام.

فارسی شیر و شکر است

افغانی گوز خر است

خدا شاهد است در محیط کابل این خطاب ها را علیه خود شنیده ام.

حالا شرافت، ضمیر، وجدان و خدا را قاضی ساخته، که کها فاشیست و متعصب و پیرو افکار هیتلر بودند، سادو های گفتار های هیتلری فوق الذکر و کسانیکه مثل داکتر جاوید و صدیق فرهنگ نیم قوم شست ملیونی پشتونان را مولود و مخلوق نطفه نا مشروع میدانستند و یا پشتون تباران و زعماء و بابا های شان؟

کرکتر مومند بابا: بابا دارای یک شخصیت جذاب و نهایت متین و با وقار بود، وی از نظر جسامت، آدم چار شانه، و بلندی قدش در حدود ۶ فیت یا ۱۸۲ سانتیمتر تخمین شده میتوانست، وی دارای سیمای جذاب و نورانی و ریش متوسط و مقبول داشت، نقل قول از سردار صاحب محمد داؤد خان است که «محمد گل خان مومند یک کله مقبول دارد» بابا شخص نهایت نظیف و پاک بود، در طول هشتاد سال حیاتش، حتی یک دندان خود را از دست نداده بود.

وی هنگام صحبت برخلاف سردار صاحب داؤد خان متبسم میبودند، ولی همگون با سردار صاحب داؤد خان هرگز با صدای بلند و قهقه خنده نمیکرد.

خوراک و پوشاک او مانند زعیم بزرگ دیگر پشتونان، یعنی خان عبدالغفار خان نهایت ساده و همیشه لباس وطنی در یر میداشت، معمولاً کلاه بلند قره قلی و یا هم لنگی به سر میکرد، از تکلف در مهمانی ها و مراسم عروسی و فاتحه داری سخت نفرت داشت و آن را به عنوان اصراف و تبذیر برای جامعه، نهایت مضر میدانست، زمانیکه میخواست کسی و یا کسانی را مهمان کند، میبوسید چند نفر دیگر را با خود میآوری تا به همان اندازه غذا تهیه شود؟ (متأسفانه عادت بسیار بد مردم ما بود که معمولاً حد اقل دو نفر دیگر نیز با خود به دعوت و مهمانی میبردند»

بابا مطابق ذوق و سن و سال هرکس محشور میشد، وی به حیث یک روحیات شناس، مخصوصاً اطفال را چنان مصروف میساخت که ایشان هرگز نه تنها احساس بیگانگی و ترس نمیکردند، بلکه احساس میکردند که در کنار پدر کلان خود قرار دارند.

«بابا» در زمان ریاست تنظیمه خود مخالف بیگار و کار بی مزد بود، باری بعد از استعفاء در ولایت مزار، حکومت امر ترمیم سرک ها را به صورت بیگار و بدون مزد صادر نمود.

بابا نیز در حقیقت به شکل احتجاج، خری را با بیل و کلنگ پیش انداخت و به کار کردن شروع کرد، شخصی این راپور را به مقام ولایت داد، والی فوراً خود را به محل کار رسانیده و خطاب به بابا گفت «از برای خدا شما چرا ما را خجالت میدهد؟» بابا در جواب گفت که اگر این کار ثوابی باشد، من نیز میخواهم درین ثواب شریک شوم و اگر این کار جبری است، پس من بر دیگران چه برتری دارم؟

آیا در تاریخ افغانستان شخصی را به حیث یک کرسی نشین بزرگ دولت و عظمت بابا سراغ دارید، که به همچو کاری مبادرت ورزیده باشد؟

بابا در نتیجه لت و کوب فرعون زمان والی علی احمد خان بارکزی و جزاهای جهنمی سادیست بزرگ تاریخ بشریت ستالین (رفیق شفیق غلام نبی خانن چرخ و ولی دروازی) از تکالیف صحی رنج میبرد، ارادتمندان به بابا پیشنهاد نمودند که تداوی در اتحاد شوروی خیلی ارزان است، بهتر است به آنجا تشریف ببرند.

ولی دولت شوروی از دادن ویزه به بابا خود داری نمودند.

صدر اعظم والا حضرت سردار صاحب محمد داؤد خان، از طریق وزارت خارجه مکتوب رسمی به دولت شوروی فرستاد و در آن تذکر داد «اینکه دولت شوروی به محمد گل مومند ویژه نمیدهد، اعتراضی نداریم ولی محمد گل مومند یک زعیم ملی کشور ماست.»

حکومت شوروی به مجرد رسیدن مکتوب حکومت داؤد خان، فوراً به بابا ویزه مسافرت به شوروی داد و قرار روایت مرحوم داکتر لطیف جلالی، که داؤد خان او را به حیث مهماندار در شفاخانه توظیف نموده بود، خروسچف نیز به دیدن بابا به شفاخانه آمد و دولت شوروی این خدمات صحتی را مجانی انجام داد.

کلبه دو اطاقه محقر بابا در بالا کوه دهمزنگ، حیثیت یک اکادمی را داشت، علماء، فضلاء، دانشمندان و شخصیت های سیاسی کشور به ملاقات بابا میشتافتند، که شهید میوندوال نیز یکی از این ذوات بود.

پسر کاکایم شیر احمد خان مومند که در خدمت بابا قرار داشت، قصه نمود که بعد از ملاقات میوندوال صاحب با وزیر بابا، شخصی از بابا سؤال نمود که میوندوال را چگونه شخصی یافتید؟

بابا در جواب فرمود: «میوندوال په خبره پوهیری» یعنی میوندوال یک شخصیت «دراک» است.

بابا در ماه اسد سال ۱۳۴۳ به عمر هشتاد سالگی وفات نمود و جنازه آن بزرگمرد از یک خانه گلی دو اطاقه بدون میل و فرنیچر، واقع دامنه کوه دهمزنگ برداشته شده و در شهداء صالحین به خاک سپرده شد.

این طرز و شیوه فقیرانه حیات بابا، افتخاری است بس بزرگ که از زمان احمد شاه بابای کبیر تا امروز نصیب هیچ کرسی نشین بزرگ دولت نشده است.

زنده جاوید ماند هر که نکو نام زیست.

حیثیت بابا در جامعه: در روز مراسم تدفین، وقتی که نوبت به دانشمند و خدمتگار بزرگ و ادب زبان پشتو پوهاند استاد رشتین رسید، رشتین صاحب محمد گل مومند را با داهی بزرگ تاریخ ملت افغان، خوشحال بابای کبیر مقایسه نمود و گفت محمد گل خان مومند مانند خوشحال خان صاحب «قلم و شمشیر» بود.

این افتخاری است که در تاریخ ملت افغان شخص دیگری از آن مستفید نشده است، پوهاند رشتین در اخیر بیانات خود شعر میرزا حنان را که به مناسبت وفات خوشحال بابا سروده شده، تضمین نمود:

چی چراغ د هنر زمکی پوشیده کر

که پی زه په اوښکو ډوبه کرم سزا ده

گرد هم آبی روی مزار بابا، سالیان متمادی دوام داشت، که در آن ادباء، شعراء و دانشمندان سهم میگرفتند و سخن رانی میکرد.

یک شخصیت اجتماعی و سیاسی ولایت ننگرهار، روی شعور و تفکر ملی نام درملتون خود را در جلال آباد بنام «محمد گل بابا درملتون» مسماء ساخت.

در ولایت بلخ نیز ارادتمندان بابا، جاده را بنام محمد گل بابا مسماء ساختند و آبدۀ

بنام بابا اعمار نمودند.

دانشمند، نویسنده توانا و شاعر عالی مقام، استاد امیر حمزه شینواری ۷۰ سال قبل در کتاب خود بنام «د کابل سفر نامه» منتشره پشاور، از اولین ملاقات خود با مفکر محمد گل مومند یاد آوری نموده از او بنام «بابای زبان پشتو» تذکر داده و مینویسد: «در صحبت من با ایشان، هر لحظه سر احترام من در بابر آن شخصیت بزرگ و با عظمت پائینتر میشد»

امیدوارم استاد جهانی در مورد مقام ادبی استاد حمزه شینواری و مقایسه او با رحمن بابا، با یک مقاله تحقیقی هم وطنان را تنویر نمایند.

من این کتاب مستطاب استاد حمزه را در کابل داشتم ولی بدبختانه این اثر بسیار جالب اکنون نایاب شده و من در کتاب فروشی های پشاور، موفق به دستیابی آن نشدم.

شخصیت بزرگ سیاسی قاره آسیا، خان عبدالغفار خان میفرمود که «من در افغانستان یک دوست و رفیق دارم و آنهم محمد گل خان مومند است»

در سال وفات بابا، در روز تجلیل جشن پشتونستان در غازی سندیم، در حالیکه ده ها هزار نفر اجتماع نموده بودند، «خان محمد ایوب خان اخکزی» یکی از رجال و شخصیت سیاسی و ادبی پشتونخوا، ضمن صحبت خود به مناسبت وفات مفکر محمد گل مومند، اظهار نظر نمود که «محمد گل خان مومند شخصیتی بود که جامعه افغانی نظیر آن را در آینده نخواهد دید.»

یکی از شخصیت های وقعاً ملی، صادق و پاک دامن کشور مغفور محترم امیرالدین شنسب که یک امانیست بزرگی بود و خود را از جرمی برای حمایت امان الله رساند، در کتاب خاطرات خود راجع به وضع سرک ها در ولایات شمال در زمان صدارت سردار هاشم خان مینویسد: «سرک ها عموماً در کشور خراب بودند، گرچه بیگار قانوناً منع بود ولی ترمیمات و ریگ اندازی سرک ها بالای مردم بصورت بیگار کرده میشد که باعث خساره و زحمت اهالی میگردد حکومت مجبور بودند آن کار ها را برای خوشی صدراعظم و بزرگان مملکت بصورت بیگار بالای مردم بکنند.

محمد گل خان مومند که یک شخصیت نیک و ملی بود، چاپلوسی و تظاهر نمیکرد، مخالف بیگار بود و اینکار را نمیکرد، وی تا جاییکه بودجه مدیریت فواید عامه کفایت میکرد ترمیمات و ریگ اندازی سرک ها را میکرد، در غیر آن چون بودجه کفایت آن را نمیکرد، سرک ها خراب تر شده میرفت. او حتی این کار را در وقت آمدن سردار هاشم خان و وزرای کابینه اش نکرد، تا هاشم خان و حکومتش میدیدند و در زمینه چاره اساسی را میکردند.

لذا رحیم الله خان وزیر فواید عامه و میرزا محمد خان وزیر مالیه (غالباً میرزا محمد خان یفتلی-مومند) در زمینه به تخریب شخصیت محمد گل خان مومند پرداختند.

ملاحظه بفرمائید که یک خدمتگار صادق و راستکار وطن، و فدوی غازی امان الله، یعنی محترم امیر الدین شنسب، مفکر محمد گل مومند را یک شخصیت ملی و نیک میداند، ولی ارواح خبیثه ستمی، در لجنزار سایت افغان جرم، در موازات طاهر بدخشی، باحث، دستگیر پنجشیری، و اصف باختری، سید صدیق فرهنگ، خلیلی، داکتر خلیل و داد بارش، شریف فایض، پدرام و گروه های جنایت شعار شورای زمره فروشان پنجشیر و جمعیت ستمی بحران الدین و تورن اسمعیل، میمون قلاده به گردن ایران، در تخریب شخصیتی مصروف بوده اند که شهید سردار محمد داود خان او را به حیث «یک زعیم ملی افغانستان» قلمداد میکرد.

مشر بزرگ حرکت ویش زلمیان یعنی جنت مکان محمد رسول خان پشتون صاحب، که نگارنده این سطور، برای سالیان متمادی سعادت و افتخار دوستی شان نصیبم بود، مدتی، افتخار همکاری را با مفکر محمد گل مومند در مزار داشت، مرحوم پشتون صاحب از ارادتمندان بزرگ «سترپشتون محمد گل خان مومند» بود، وی همیشه کرکتر و عظمت او را با جنرال «رومل» مقایسه مینمود.

پشتون صاحب حکایت مینمود که روزی یک عارض به ارتباط یک دعوی روی کدام زمین نزد رئیس تنظیمیه محمد گل خان مومند آمد و در ضمن گفت «صاحب دا خیره د امان الله د وختونو نه ده»، محمد گل خان مومند فهمید که هدف عارض اعلیحضرت امان الله خان است، در جوابش گفت «هماغه امان الله چی ستا د پلار نوکر وه؟» و با الفاظ بسیار شدید و تهدید آمیز عارض را متوجه بی ادبی اش ساخت.

این مصادف با وقتیست که حکومت خاندان نادری، دشمن بزرگ امان الله خان بر کشور مستولی بود، اگر بابای پشتون تباران طبق ادعای عناصر بی منطق و چپی و ستمی سایت افغان جرمن، مخالف امان الله خان میبود چه مجبوریتی داشت که یک عارض پشتون خود را در زمینه مورد شماتت قرار دهد؟

علامه صاحب عبدالشکور رشاد، عضو نخبه حرکت وینس خلمیان، که حکومت از شمولیتش در دوره هشت شوری، عنفاً جلوگیری نمود، و در زمره تمام دانشمندان معاصر کشور از هر قوم و نژادی که بوده باشد، به استثناء علامه صاحب حبیبی هم ردیفی نداشت و بیشتر از یکصد جلد کتاب علمی و تحقیقی و تاریخی و ادبی از خود به یادگار گذاشته است، به محمد گل خان مومند خطاب بزرگ «مفکر» را داده است، در پایان یک مقاله خود در مورد مفکر محمد گل مومند میفرماید:

« مفکر محمد گل مومند او پاچاخان، دواړه اوس په مور کی نشته، د پښتنو لښکر، بی قافله شوی ده، او قافله هم، سالار نلری، زه گومان کوم، ددی بی سالاری قافلی، خطرناکی آیندی ته به دغه دواړه لار بنونکو مشران «رح» یعنی مفکر محمد گل خان او خان عبدالغفار خان، هیس او حیران پاتی وی او په ډیر حسرت به دغو پر شا تللو روانو پښتنو ته گوری.»

دانشمند بزرگ زبان و ادب زبان اکثریتی افغانی پشتو پوهاند داکتر مجاور احمد زیار (قطع نظر از طرز دید ساسی اش که مطرح بحث نیست) یک مقاله بسیار جامع و علمی در مورد مفکر محمد گل مومند و فخر افغان خان عبدالغفار خان نگاشته است که من صرف یک پاراگراف کوچک نوشته طلایی او را درینجا، منعکس میسازم. پوهاند زیار مینویسد: «په روانه پیری کی پښتون ولس دوه پیاوړی مشران لرل، په لره پښتونخوا کی، پاچا خان (خان عبدالغفار خان) او بره برخه کی، مومند بابا (محمد گل خان مومند) .

دوی هر یو په خپله برخه کی د پښتنو د مشر تابه نقش پر غاړه درلودلی او لکه څنگه چی بسایی، په پوره محسوری (سرخروبی - مومند) یی دغه نقش لوبولی دی.»

محمد دین ژواک یکتن از نویسندگان معروف مینویسد: یو ځل می تصمیم ونيوه چی د محمد گل خان (مومند بابا) لیدو ته د لمړی ځل دپاره ننګرهار ته ولاړ سم، د ملاقات نه وروسته بابا راته وویل «سردار کیره مه» د پښتو خدمتکار شه، او دا خبره می هیله نکړی چی فولکلور را واخه، ټول کارونه پدی فولکلور کی دی، ما ورته وویل: بابا زه ستا دا قول او وعده سر ته رسوم.

ما دده لاسونه مچ کړل او دا پنځوس کاله کیری چی خپل خدمت ته دوام ورکوم.

در مورد مفکر محمد گل خان مومند تا کنون در حدود ده جلد کتاب حاوی صد ها مقاله دانشمندان، محققین و ادباء و فضلاء بدست نشر رسیده است که در تلاش دستیابی به آن استم.

آخرین کتاب چند ماه قبل در پشتونخوا به اهتمام یک شخصیت ثقافتی و برخلاف سید غبار و سید فرهنگ و سید مخدوم، یک (سید اصیل و حلالی) بنام «سید صابر شاه» تحت عنوان «بابای پشتو- لوی افغان» در پیشاور بدست نشر رسیده است، که من بدین وسیله تبریکات خود را به مناسبت نشر این کتاب به مثابه یک خدمت بزرگ ملی، به این شخصیت ملی و سید اصیل و حلالی یعنی سید صابر شاه تقدیم میدارم.

با کمال تأسف باید ابراز دارم که در میان دانشمندان و نویسندگان و محققین تاجک تبار و دری زبانان کشور، به استثناء استاد معروفی شخص دومی نیافتم که زبان قوم اکثریتی پشتونان کشور را به حیث زبان ملی و بومی این سر زمین دانسته و برای پشتونان کشور حق مساوی زبانی با زبان تاجکان کشور یعنی دری، داده شود.

هستند ذوات بد بین پشتونان و زبان شان، مانند تمام عناصر و گروه های ستمی کشور که از مساوی ساختن زبان پشتونان با زبان دری چنان ترس و هراس دارند که شیطان از جمله مبارک «بسم الله»

سؤال من خدمت محقق احسان خان لمر و ارواح خبیثه سایت شبه ستمی افغان جرمن این است، که چرا تمام دانشمندان، نویسندگان، محققین، مؤرخین و شخصیت های بزرگ سیاسی قوم شست ملیونی پشتونان در دو طرف خط استعماری دیورند، محمد گل مومند را یک مفکر و یک زعیم معادل خوشحال بابای کبیر میدانند و تنها و تنها یک عده محققین و نویسندگان و مؤرخین تاجک تبار و یک عده سادات کم اصل، دری زبان در موازات یهودان تاجری که منافع سرشار انحصار تجارت قره قل را از دست دادند، به تبلیغات زهر آلود و زهر اندود علیه مفکر محمد گل مومند میپردازند.

ستر خوشحال بابا فرمایی:

خو وانخلي له غليمه انتقام

مرد نه خوب کاه، نه راحت کا نه آرام

عرض معذرت: دوستان حق دار و بزرگوار! این مقاله که برخلاف توقع من به یک رساله تغییر شکل یافت و مرا بسیار بی حوصله ساخت، زیرا این کوچک تان تاییست نیست و تنها با یک انگشت تاییب میکنم، احتمالاً حاوی اغلاط املائی، انشایی و تاییستی خواهد بود، لذا از یکطرف با بزرگواری خود مرا معفو فرموده از جانبی هم امیدوارم طوریکه نوشتن آن مرا بی حوصله ساخت، مطالعه آن شما بزرگواران را بی حوصله نسازد. با عرض حرمت.



برای مطالب دیگر محمد داؤد مومند روی عکس کلیک کنید